

واکنش اشراف و اعراب کوفه به حضور ایرانیان در قیام مختار

احسان آریادوست^۱ - احمد هیکی^۲

چکیده

شکل‌گیری قیام مختار ثقفی در سال ۶۶ ق و تغییراتی که به واسطه این قیام در فضای سیاسی - اجتماعی شهر کوفه به وجود آمده بود این فرصت را به ایرانیان مقیم شهر کوفه داد تا بتوانند برای اولین بار بعد از اسلام در حوادث سیاسی - اجتماعی منطقه عراق حضوری چشمگیر داشته، نقش بسزایی در وقایع زمان قیام و بعد از قیام ایفا کنند. ایرانیان قبل از شکل‌گیری قیام مختار در شهر کوفه و دیگر مناطق اسلامی از جایگاه اجتماعی مناسبی برخوردار نبودند و به واسطه قیام مختار و تغییراتی که در موقعیت اجتماعی - اقتصادی آنان به وجود آمد، واکنش اشراف و اعراب شهر کوفه را برانگیخت؛ زیرا اشراف و اعراب شهر کوفه تا این زمان از امتیازاتی بهره می‌بردند که بنا بر عرف جامعه آن روز، غیر عرب حق استفاده از آن را نداشت و ایرانیان در این برهه به آن امتیازات دست یافته بودند. در این مقاله برآنیم تا به بررسی علل واکنش‌های اشراف و اعراب شهر کوفه نسبت به حضور ایرانیان در قیام مختار و تأثیرات آن بر کامیابی یا متضرر شدن ایرانیان و مختار ثقفی بپردازیم.

کلید واژه‌ها: ایرانیان، مختار ثقفی، شهر کوفه، اشراف و اعراب.

۱. کارشناس ارشد تاریخ - ایران بعد از اسلام ehsan.aria10@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد علوم سیاسی ahmadhili@mailfa.com

دریافت: ۱۳۹۴/۸/۲۴ - پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۶

بعد از شکست ایرانیان در مقابل سپاه اسلام و وارد شدن آنان به جمع مسلمانان، همواره این مشکل وجود داشت که نیروی جدید و تازه مسلمانان ایرانی در جامعه اسلامی چه میزان مورد مقبولیت قرار می‌گیرد. یکی از مناطقی که ایرانیان در آن شهر بیشترین جمعیت غیرعرب را به خود اختصاص داده بود شهر کوفه بود. کوفه پس از شکل‌گیری و شهرنشینی در صدر اسلام به دسته‌بندی‌ها و طبقات مختلفی تقسیم می‌شود. از این رو به‌طور کلی می‌توان جمعیت کوفه را از نظر نژادی به دو بخش عرب و غیرعرب که عرب‌ها به آنها عجم می‌گفتند تقسیم کرد. عرب‌ها نیز به دو دسته تقسیم می‌شدند که بخش اعظم آنها را اعرابی تشکیل می‌دادند که از شبه جزیره عربستان به قصد شرکت در جنگ با ایرانیان به سمت عراق کوچ کرده بودند و سرانجام پس از پایان فتوحات، در کوفه و بصره مسکن گزیدند. بخش دیگر از عرب‌ها را قبایل و تیره‌هایی همچون: بنی تغلب، انمار، بنی تمیم و بنی بکر تشکیل می‌دادند که قبل از اسلام از شبه جزیره عربستان کوچ کرده و در سرزمین‌های مختلف عراق ساکن شده بودند. عجم‌ها شامل ایرانیان، رومی‌ها، ترک‌ها، نبطی‌ها و سریانی‌ها می‌شدند و در واقع بزرگ‌ترین گروه ایرانی را همان گروه چهار هزار نفری با عنوان «حمراء دیلم» تشکیل می‌دادند که بعد از شکست در برابر سپاه اسلام در شهر کوفه مسکن گزیدند (بلاذری، ۱۳۴۶: ۸۴). حمراء به معنای قرمز رنگ، عنوانی است که عرب‌ها برای ایرانیان به کار می‌بردند؛ زیرا رنگ پوست آنها قرمزتر از اعراب بود (صفری فروشانی، ۱۳۹۱: ۲۰۹-۲۱۰). شهر کوفه از عشایر و قبایل گوناگون تشکیل شده بود و از نظر اقتصادی این شهر نسبت به دیگر شهرهای عراق از موقعیت بهتری برخوردار بود؛ از این رو در قیام مختار ثقفی، حضور حداکثری ایرانیان مقیم کوفه در بُعد اقتصادی و اجتماعی آنان جای خاصی دارد؛ زیرا ایرانیان از نظر اقتصادی و اجتماعی در مناطق تحت حکومت امویان به ویژه کوفه، دارای وضعیت مناسبی نبودند (ابن عبدربه، ۲۰۰۱، ۳/۳۵۶).

پیشینه تحقیق

پژوهشگران عرصه تاریخ اسلام، تاکنون از زوایای گوناگون به بررسی قیام مختار پرداخته‌اند. بیشتر پژوهش‌های مرتبط با این موضوع، به زندگی‌نامه مختار، شکل‌گیری قیام، علل شکل‌گیری و تبیین این قیام شیعی معطوف شده‌اند. علاوه بر این با توجه به نقش حیاتی و محرز ایرانیان در این قیام، پژوهش‌هایی با محوریت «نقش ایرانیان در قیام مختار ثقفی» در سال‌های اخیر نگارش یافته است. علی دانشور در کتابی با عنوان نقش ایرانیان در قیام مختار سعی کرده است این موضوع را بررسی کند، اما برخلاف عنوان کتاب بیشتر به جنبه‌های زندگی شخصی مختار و قیام او پرداخته است و مانند دیگر پژوهشگران زندگی‌نامه مختار ثقفی و ماهیت قیام او را از نگاه دینی بررسی کرده است. سیدعلاءالدین شاهرخی نیز در مقاله‌ای با عنوان «نقش ایرانیان کوفه در نهضت مختار» به بررسی حضور ایرانیان در این قیام پرداخته است؛ اما هیچ‌یک از نویسندگان در دو پژوهش ذکر شده به صورت خاص وارد موضوع این مقاله نشده‌اند.

ترس اعراب از حضور ایرانیان در قیام مختار

گزارشی از منابع پیشین مبنی بر ترس اعراب کوفه و دشمنی آنها با ایرانیان در همان سحرگاه قیام مختار به این شکل وجود دارد که کوفیان پس از آماده شدن برای نبرد با مختار، پس از ادای نماز صبح به خواندن سوره‌های کوچک توسط شبت بن ربیع که امامت نماز را بر عهده داشت اعتراض کردند و به شبت گفتند که بهتر بود دو سوره بلندتر می‌خواندی. جوابی که شبت در جواب کوفیان داد، بیانگر دشمنی و اختلاف او با نیروی ایرانی و ترس از آنها بود. وی در جواب به نیروهای خود گفت: «دیلمان به شما هجوم آورده‌اند و شما می‌گویید بهتر بود سوره بقره و آل عمران می‌خواندی» (طبری، ۱۳۷۵: ۸/۳۳۰۶، ۷).

این جمله شبت که از اشراف کوفه و نفرات اصلی دشمنی با ایرانیان از آغاز تا پایان قیام به شمار می‌رفت، از یک سو دامنشی آنها و از سوی دیگر ترس از نیروی ایرانی را نشان می‌دهد و همواره جای این سؤال وجود دارد که چرا شبت بن ربیع در پاسخ به

اعتراض یارانش نگفت نیروهای مختار به شما هجوم آورده‌اند و از ایرانیان سخن می‌گوید؟ در واقع این گزارش از عناد داشتن با نیروی ایرانی در همان روز اول قیام خبر می‌دهد و می‌بینیم که شبث بن ربیع جدای از این سخنش، تا روز آخر به دشمنی با حضور نیروی ایرانی می‌پردازد، تا جایی که به مصعب بن زبیر می‌پیوندد و از قدرت گرفتن نیروی ایرانی نزد وی شکایت می‌کند.

ایرانیان و نارضایتی اشراف کوفه از مختار

بعد از استفاده نکردن ابن زبیر از ایرانیان و همچنین تَوَابِنی که قیام خود را قیامی عربی جلوه دادند، مختار ایرانیان را به خود نزدیک ساخت و برای ایشان و فرزندانشان مستمری تعیین کرد. مختار آنان را در مجالس خود جای می‌داد و عرب‌ها را محروم کرده، از خود دور ساخت که این موضوع آنان را خشمگین کرد. بزرگان عرب گرد آمدند و نزد مختار رفتند و در حالی که مختار را نکوهش می‌کردند، از نزدیکی ایرانیان به وی شکایت کردند. مختار در جواب اشراف کوفه گفت: «خداوند کس دیگری غیر از شما را از رحمت خود دور نگرداند. شما را گرامی داشتم، تکبر کردید و به کار خراج گماشتم، آن را کم آوردید. این ایرانیان نسبت به من از شما مطیع‌تر و وفادارتر هستند و هرچه بخواهم بی‌درنگ انجام می‌دهند» (دینوری، ۱۳۹۰: ۳۴۴).

این کار مختار موجب شد که عرب‌ها به یکدیگر نزدیک‌تر شوند و برخی از ایشان به دیگران گفتند این مرد دروغ‌گوست و چنین می‌پندارد که دوستدار بنی‌هاشم است، حال آنکه طالب دنیا است. این کار مختار در واقع سرآغاز دشمنی اعراب و اشراف کوفه با وی و ایرانیان همراه او بود و در مقابل کارهای مختار و بها دادن به ایرانیان، قبایل اعراب، آماده جنگ با مختار شدند. مختار در حالی که از قبيله همدان که خواص او بودند کمک طلب کرد، ایرانیان را نزد خود گردآورد و به آنان گفت: می‌بینید این قوم چه می‌کنند؟ گفتند: آری. (او) گفت: این کار را فقط برای اینکه شما را برایشان مقدم داشته‌ام انجام می‌دهند. مختار به ایرانیان گفت: شما آزاده و بزرگوار باشید و آنان را تشویق کرد (همان، ۳۴۴).

این گزارش دینوری سندی برای اثبات کینه اعراب نسبت به مختار به سبب استفاده از ایرانیان در قیامش است، اما در گزارش های بعدی درباره این موضوع خواهیم دید که مختار حاضر به واگذاری ایرانیان به اعراب و دل کندن از آنان نیست و شکایات های اعراب و اشراف کوفه را نسبت به ایرانیان نادیده می گیرد (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۲/ ۴۸). همچنین او ایرانیان را از اعتراضات اعراب آگاه می کند. شاید این آگاهی دادن ایرانیان از شکایات اعراب سبب می شود که نیروی ایرانی تا پایان کار مختار، تمام توان خود را در اختیار او بگذارند؛ زیرا با توجه به شرایط بحرانی و نارضایتی به وجود آمده در جامعه عراق، دشمنی اعراب با ایرانیان حتمی به نظر می رسد و ایرانیان نمی خواستند بار دیگر در موقعیت نامناسب قبلی قرار بگیرند. از این رو از هیچ کاری برای مختار اعم از انتقام گیری از اعراب، وفای به عهد، صداقت در امر غنایم - چنان که از گزارش دینوری در بالا به آن اشاره کردیم - و یا در امر جنگ آوری در مقابل لشکر امویان، - همان طور که ابراهیم بن مالک اشتر از ایرانیان به عنوان «اسوران» و «مرزداران» یاد کرده دریغ نکردند.

به دنبال شکایت اولیه اعراب از حضور ایرانیان و به نتیجه نرسیدن آنها در خصوص ایرانیان همراه مختار، این بار اشراف کوفه نزد شبت بن ربیع رفتند که از زمان قدیم تا به آن روز شیخ آنان بود، از مختار و موضوع ایرانیان و موالی شکایت کردند و گفتند که مختار ایرانیان را بر ما ترجیح داده است و او را تحریک کردند که برضد او قیام کند. شبت گفت: «باید با مختار دیدار کنم و سخن او را بشنوم». شبت در دیدار خود با مختار حرف های اشراف و مردمان کوفه را برای او بیان کرد. مختار به شبت وعده داد که حرف آنها را گوش دهد و سپس شبت از اهمیت ایرانیان و سبب شرکت آنان در جنگ و کسب غنایم شرحی بیان داشت، مختار به او گفت: «اگر شما با من پیمان می بندید و در نبرد بنی امیه و ابن زبیر من را همراهی می کنید من ایرانیان را از خود دور می کنم».

شبت در جواب مختار به وی گفت که نزد یاران و دوستان خویش می روم و این موضوع را با آنها در میان می گذارم، اما سخنان مختار باعث شد که نماینده اشراف ناراضی کوفه دیگر به نزد مختار بازنگردد (ابن اثیر، ۱۳۷۳، ۶/ ۲۴۲۷).

در روایتی دیگر از طبری چنین نقل شده است: مختار به شبت بن ربیع گفت:

غلامان کوفه را به صاحبانشان پس می‌دهم. شبث درباره آزادشدگان نیز شکایت کرد که مختار در جواب گفت: اگر آزادشدگان را به شما واگذارم و غنیمت‌های شما را به خودتان پس دهم، آیا قسم یاد می‌کنید که با من در جنگ بنی‌امیه ثابت قدم باشید (طبری، ۱۳۷۵: ۸/۳۳۳۱، ۳۳۳۰). در واقع مختار شرطی را پیش روی اشراف کوفه گذاشت که جواب آن را از قبل می‌دانست. او نسبت به این قضیه آگاه بود که اشراف کوفه و دیگر کوفیان هیچ‌گاه مثل ایرانیان در رکاب او در مقابل امویان جنگ نمی‌کنند؛ زیرا به حضور ایرانیان در کنار خود اطمینان پیدا کرده بود.

شورش اشراف علیه مختار و ایرانیان

بعد از اینکه اعتراض شبث بن ربیع به جایی نرسید، بزرگان کوفه تصمیم گرفتند که علیه مختار شورش کنند و به خانه یکی دیگر از اشراف کوفه یعنی عبدالرحمان بن مُخَنَف ازدی رفتند و او را از تصمیم خود آگاه و دعوت به شورش کردند. او گفت: اگر از من فرمان می‌برید علیه مختار قیام نکنید. آنها پرسیدند: چرا؟ گفت: «می‌ترسم دچار پراکندگی و ناسازگاری شوید که دلاوران و سوارکارانتان با این مرد هستند، فلانی و فلانی و... با او هستند. بردگان و وابستگان او را همراهی می‌کنند و این افراد همگی متحد هستند و سخن یگانه‌ای دارند، وابستگان شما (ایرانیان و موالی) بیش از دشمنانتان از شما بیزارند. مختار به نیروی دلاوری تازیان و دشمنی ایرانیان با شما پیکار می‌کند. پس مدتی تحمل کنید تا به وسیله نیروی شام و یا بصره، مختار را براندازید» (ابن اثیر، ۱۳۷۳: ۲۴۲۸/۶؛ ابن مسکویه، ۱۳۸۹: ۲/۱۶۰).

از روایت تاریخی یادشده و مشاوره گرفتن معترضان از بزرگان و اشراف کوفه این نکته را مشخص می‌کند که نبرد و دشمنی با مختار، نبرد و دشمنی با ایرانیان است و آن قدر که به فعالیت‌های ایرانیان واکنش نشان داده‌اند به عملکرد مختار در چگونگی قیام او نپرداخته‌اند. همان‌طور که می‌دانیم، یکی از اهداف مختار در قیامش، انتقام از عاملان فاجعه کربلا بود. اما با قتل سران اصلی حادثه عاشورا که بیشتر آنها از اشراف کوفه بودند و در این شهر با هم مناسبات قبیله‌ای هم داشتند، دیگر اشراف و بزرگان شهر کوفه نسبت

به قتل عام عاملان فاجعه کربلا هیچ‌گونه واکنشی از خود نشان ندادند و در واقع دشمنی کوفیان با مختار از این جهت بود که او از ایرانیان در قیام خود استفاده کرده و به آنها مقام بخشیده است. همچنین این استفاده سبب شده است تا شکست مختار کار آسانی نباشد و این اعتراض و شورش در واقع شورش علیه ایرانیان است تا مختار. به نظر نگارنده اگر مختار از ایرانیان استفاده نمی‌کرد یا حداقل بها و قدرت زیادی به آنان نمی‌داد که اعراب را به حساسیت وا دارد، هیچ‌گاه مختار با مخالفت اشراف شهر کوفه روبه‌رو نمی‌شد. بدین سان باید شورش اعراب علیه مختار را شورش علیه ایرانیان بنامید.

موقعیت مختار در قبال ایرانیان و اشراف

در ادامه برای بهتر مشخص کردن موقعیت مختار نسبت به ایرانیان و اعراب، تحلیل‌های دیگر پژوهشگران را در این زمینه می‌آوریم:

مختار نمی‌توانست فقط به حمایت غیر عرب بسنده کند، لذا ناچار بود حمایت اشراف کوفه را هم به دست آورد. او در این راه، تا اندازه‌ای کامیاب بود، اما به نظر می‌رسد که رابطه او با عرب‌ها به تیرگی گراییده بود. بسیاری از اشراف در سال‌های پایانی سلطه مختار در کوفه، به خاطر موضع بسیار طرفدارانه‌اش نسبت به ایرانیان و موالی قیام کردند، ولی مختار قیام را فرونشاند و بسیاری از اشراف پس از آن به بصره که هنوز در دست زبیریان بود گریختند (هاوتینگ، ۱۳۸۸: ۶۷).

توجه و اعتماد مختار به ایرانیان و موالی که بوی بدعت می‌داد، اشراف و سادات عرب را از وی مأیوس کرد و به دشمنی با او وا داشت. در حقیقت این اشراف عرب که شاهد اعتماد فراوان مختار در حق موالی بودند، گویی نهضت او را بیشتر نهضتی برضد عرب و نه تنها برضد بنی‌امیه می‌دیدند (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۳۵۷-۳۵۸).

مختار موالی را ترغیب کرد تا در راه مصالح خودشان و نه منافع اربابانشان مبارزه کنند. تا آنجا که قبح و زشتی این مبارزه از چشمانشان رخت بربست. این اقدام از آن پس نقطه عطفی در حرکت جدید شیعه گردید که در گذشته سابقه نداشت. اشراف کوفه علیه مختار به تبلیغات تندی دست زدند، مبنی بر اینکه او می‌خواهد بین عرب و عجم

اختلاف و دشمنی ایجاد کند. مختار در عبور از این گذرگاه تنگ توطئه تبلیغاتی، موفق نشد و لذا نتوانست یک تشکیلات کاملاً عربی وفادار برای خود تدارک ببیند و از طرفی اگر موالی را می‌رنجانند و به دردمر می‌انداخت، سخت در معرض خطر بود (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۱۹۴).

مختار پس از یک سال نبرد و انتقام خونین و انجام کاری بزرگ، در میان کوفه با نفاق آنان روبه‌رو شد. گرچه موالی و بردگان و ایرانیان و مستضعفان که عمدتاً حامیان مختار بودند، تا آخرین نفس و آخرین نفر از مختار و نهضت او حمایت کردند، سران و اشراف و کسانی که توقعات مادی و انتظار تبعیض طبقاتی از مختار داشتند و به خواسته‌های نفسانی آنان توجهی نشده بود، دست از یاری مختار برداشتند و منتظر بودند تا باد از یک سمت بوزد.

از آنجا که مختار سیاست غلط بعضی از خلفای بنی‌امیه و سپس ابن‌زبیر، در تبعیض نژادی و برتری دادن عرب‌ها به عجم‌ها را لغو کرد و به همه مسلمانان به یک چشم نگرست و عدل و انصاف را رویه خود کرد، سران کوفه که سالیان دراز براساس تبعیض و بی‌عدالتی برای خود کسب و چه و آقایی و اشرافیت کرده بودند، از این سیاست عادلانه مختار روگردان شدند و عده زیادی از مردم کوفه نیز به سبب انتقامی که مختار از قاتلان امام حسین علیه السلام گرفت و بزرگان و بستگان و افراد خانواده خود را از دست داده بودند، در این خیانت شریک شدند و سرانجام جمع زیادی از مردم کوفه عملاً دست از یاری مختار کشیدند (رضوی اردکانی، ۱۳۹۰: ۵۲۲).

با بررسی و دقت نظر در علت سقوط و شکست نهایی قیام مختار متوجه این نکته می‌شویم که اولین عامل و اصلی‌ترین نیرویی که برضد مختار از درون جامعه کوفه شکل گرفت، همان نیروی ناراضی اشراف بود.

پیوستن اشراف ناراضی کوفه به مصعب بن زبیر

پس از نارضایتی که از حضور ایرانیان در قیام مختار به وجود آمده بود، در سال ۶۷ق مصعب بن زبیر از سوی برادرش عبدالله، به حکمرانی شهر بصره انتخاب شد

(ابن اثیر، ۱۳۷۳: ۶/۲۴۶۵) انتخاب جدید حکمران شهر بصره که از شهرهای نزدیک کوفه بود، می‌توانست زنگ خطری برای مختار و چشم‌امیدی برای اعراب ناراضی باشد؛ زیرا زبیریان از مخالفان اصلی حکومت نوپای مختار بودند. در ادامه نارضایتی‌های اشراف کوفه از مختار و حضور ایرانیان در کنار مختار و به سبب مقام و موقعیت جدیدی که ایرانیان در شهر کوفه کسب کرده بودند و تلاش‌های بی‌ثمر اعراب برای جدا کردن ایرانیان از مختار یا شورش و شکست مختار، این بار شبت بن ربیع که از نمایندگان و مخالفان اصلی سیاست‌های مختار در باب بها دادن به ایرانیان به شمار می‌رفت، از فرصت جدید که به واسطه قدرت زبیریان در منطقه شکل گرفته بود استفاده کرد. منابع تاریخی چگونگی نارضایتی وی و انداختن خود به دامان ابن زبیر را این‌گونه توصیف می‌کنند: «شبت بن ربیع هراسان و پریشان در حالی که فریاد «کمک، کمک» بر زبان داشت، وارد کاخ حکومتی مصعب شد». نیروهای حکومتی نزد مصعب رفته، از حضور شخصی با این مشخصات که تقاضای کمک و پیراهن پاره‌ای نیز به تن دارد، خبر دادند. مصعب در جواب گفت: «بله این شبت بن ربیع است و کسی جز او چنین کاری را انجام نمی‌دهد. او را نزد من بیاورید». پس از اینکه شبت بن ربیع را نزد مصعب بردند، دیگر اشراف و بزرگان کوفه نیز به دربار مصعب برای شکایت و اعتراض حاضر شدند و گفتند: ما همه به مخالفت با مختار اتفاق نظر داریم و دلیل مخالفت و اتحاد و دشمنی خود را در مقابل مختار و قیامش را همان حضور ایرانیان اعلان کردند؛ چون معتقد بودند به دلیل سیاست‌های مختار این نیروی آزاد شده بر اعراب مسلط شده‌اند. این نیروی معترض کوفه از مصعب خواستند که به آنها در جنگ با مختار کمک کند و به مقابله با مختار بپردازد (طبری، ۱۳۷۵: ۸/۳۳۹۴-۳۳۹۵).

در گزارش بالا می‌بینیم که با آگاه کردن مصعب بن زبیر در خصوص آمدن شخصی به دربار برای اعتراض، او بدون اینکه شخص معترض را ببیند اعلان می‌دارد که وی شبت می‌باشد. در چنین وضعیتی می‌توان این‌گونه اظهار نظر کرد که چه بسا اعتراض و آمدن شبت به قصر حکومتی زبیریان یک موضوع از پیش تعیین شده باشد و ممکن است بین اشراف کوفه به عنوان نمایندگان ناراضی از وضعیت موجود و مصعب بن زبیر

به عنوان مخالف و دشمن مختار و ایرانیان، روابطی وجود داشته باشد و از سوی دیگر زبیریان اشراف و بزرگان کوفه را نسبت به مختار و ایرانیان تحریک کرده باشند.

بهبود وضعیت ایرانیان

بی‌گمان یکی از دلایل پیوستن ایرانیان به مختار وضعیت نامناسب زندگی اجتماعی آنها در شهر کوفه بود و مختار در نظر ایرانیان، آزادکننده آنان از قید بندگی ستم‌هایی بود که به آنان روا می‌شد. این موضوع در حالی بود که اعراب و اشراف کوفه نسبت به مختار دیدگاه دیگری داشتند؛ آنان مختار را عاملی می‌دانستند که به وسیله او ایرانیان و موالی حق و حقوق اعراب را گرفته‌اند (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۴۸/۲؛ ابن اثیر، ۱۳۷۳: ۲۴۲۷/۶). مختار موالی را زیاد از حد دلجویی کرد و آنها را که در دوره تسلط عمال بنی‌امیه در معرض جور و استخفاف بسیار واقع شده بودند هواخواه خویش گردانید (زرین‌کوب، ۱۳۹۳: ۹۷). در واقع مختار برای ایرانیان کاری نکرد جز اینکه حقوق و مزایای اجتماعی و حق شهروندی را که دین اسلام به هر مسلمانی اعطا کرده بود به آنان بازگرداند. این کار در ظاهر امری آسان به نظر می‌آید، چون دین اسلام این موضوع را بی‌پرده اعلام کرده است که تمامی مسلمانان دارای حق و حقوق یکسان می‌باشند؛ اما در واقع گرفتن حق و حقوق یکسان برای ایرانیان در جامعه تبعیض‌گرای عرب، آن هم اعرابی که از دیرباز با ایرانیان سرعناد داشتند، کاری آسان نبود و مختار در این زمان به‌عنوان شخصی اصلاحگر اجتماعی ظاهر شد و توانست این بینش نادرست نابرابری انسان‌ها را، از هر نژاد و ملیتی که باشند، در جامعه عراق آن روز از بین ببرد.

تغییر در وضع اجتماعی ایرانیان

اقداماتی که مختار برای ایرانیان انجام داد به صورت مستقیم و غیرمستقیم، قوانین ایجاد شده قبلی در خصوص تبعیض نژادی را از میان برداشت. اعراب هیچ‌گاه فکر نمی‌کردند که مختار آن چنان بهایی به ایرانیان و موالی بدهد که جای آنها را در امور مهم شهروندی درجه اول بگیرند. شاید اگر از آگاهی مختار از این نیرو و خطر روی آوردن او به ایرانیان پی می‌بردند، تحت هیچ شرایطی اجازه پیوستن ایرانیان به مختار را نمی‌دادند و

خودشان به صورت حداکثری در قیام حضور پیدا می‌کردند تا امتیازاتی نصیبشان می‌شد و اگر چنین می‌شد هیچ‌گاه مشکلات بعدی پیش روی مختار به وجود نمی‌آمد و به یقین اعراب جایگاه بهتری در اوضاع سیاسی - اجتماعی شهر کوفه به دست می‌آوردند و دیگر درگیری‌های شهری و شورش علیه مختار شکل نمی‌گرفت. همچنین آنان می‌توانستند مثل دوران قبل از قیام با سبک پیشین به زندگی شهروندی درجه اول خود ادامه بدهند و سیاست‌های تبعیض‌گرایانه و عدم برابری یکسان با ایرانیان را پیگیری نکنند. غافل از اینکه مختار با بینش سیاسی که داشت، توانست از نیروی غیر عرب و ایرانی در کار خود بهره بگیرد و در یک برهه، وضعیت اجتماعی و اوضاع جامعه شهری کوفه را تغییر بدهد. ایرانیان از فرصت به دست آمده حداکثر استفاده را بردند و با وفاداری و انجام درست کارهای محوله از سوی مختار به آنها، تغییر جایگاه دادند در واقع، دست یافتن آنها به پست‌های حکومتی و نظامی را می‌توان به عنوان تغییر جایگاه اجتماعی آنان به شمار آورد. این دگرگونی خود به عاملی تبدیل شد که ایرانیان در فعالیت‌ها و اقدامات بعدی در عراق و شهر کوفه حضور حداکثری داشته باشند.

تغییر در وضعیت اقتصادی ایرانیان

[با] شکل‌گیری این قیام و شرکت نیروی ایرانی در مناصب لشکری و نیروی نظامی و سهم شدن ایرانیان در بهره‌گیری از غنائم و ثروتی که از راه تعقیب و گریز عاملان فاجعه کربلا به دست می‌آمد، در زندگی اقتصادی ایرانیان تغییر بنیادی به وجود آمد (دینوری، ۱۳۹۰: ۳۳۷) و حداقل این تاثیر این بود که عمده نیروی ایرانی از کارهای تحقیرآمیز مانند تمیز کردن راه‌ها و حمل وسایل و بارهای اعراب، به فعالیت‌های نظامی که از دیرباز در جامعه ایرانی عهد باستان به عنوان طبقه اجتماعی ممتازی به شمار می‌آمدند، دست پیدا کنند. این فرایند تغییر در وضعیت اقتصادی ایرانیان به واسطه حضورشان در این قیام به شمار می‌آید و یقیناً بهبود وضعیت معیشتی و اقتصادی آنان از دلایل اصلی گرایش و حضور در قیام و پایدار ماندن در کنار مختار تا پایان قیام او بود.

دشمنی برخی اعراب سپاه مختار با ایرانیان

حضور نیروی ایرانی در قیام مختار، با موفقیت و شادکامی برای ایرانیان و مختار به همراه نبود و به واسطه بالا گرفتن کارشان علاوه بر دشمنی اعراب و اشراف بیرون از قیام، این بار نارضایتی اعراب هم پیمان با مختار و ایرانیان را به دنبال داشت و این نارضایتی اعراب و دشمنی با ایرانیان، خودش را در یکی از حساس ترین مراحل قیام، یعنی رویارویی ایرانیان با نیروی مصعب نشان داد. در جنگ نیروهای ایرانی با لشکر مصعب بن زبیر، عبدالله بن وهب از نیروهایی بود که در لشکر اعزامی ابن شمیط به سوی زبیریان، فرماندهی پهلوی چپ لشکر را برعهده داشت، وی قبل از جنگ با زبیریان، نزد ابن شمیط فرمانده لشکر رفته و با نیرنگی باعث تزلزل در سپاه به ویژه نیروی ایرانی شد. او توانست ابن شمیط را متقاعد کند که آزادشدگان و غلامان (ایرانیان) به هنگام نبرد سستی می کنند، آنها در لشکر سوار هستند و توپیاده هستی؛ پس به آنها دستور بده که مثل توپیاده شوند؛ زیرا اگر آنان بر اسبان سوار باشند ممکن است در موقع خطر تورا تنها بگذارند و بروند. اما اگر پیاده باشند ناچار هستند در کنار تو بمانند و جنگ کنند. طبری معتقد است که عبدالله بن وهب این حيله را از روی نیرنگ درباره آزادشدگان و غلامان به کار برد؛ زیرا آنان از رفتار ایرانیان در کوفه ناراضی بودند و می خواست اگر جنگ به ضررشان تمام شود غلامان و آزادشدگان پیاده باشند و هیچ کس جان سالم به در نبرد. ایرانیان بدون اعتراض به این عمل، به دستور فرمانده خود گوش دادند و بدون اسب به میدان جنگ رفتند (طبری، ۱۳۷۵: ۸/۳۳۹۸؛ ابن مسکویه رازی، ۱۳۸۹: ۲/۱۹۱).

درباره حضور ایرانیان در لشکر اعزامی جنگ با ابن زبیر، این بار می توان به حضور منفی آنها در جنگ اشاره کرد، زیرا وجود این نیروی غیرعرب و حسادت و دشمنی که عرب با آنها داشت، نتوانست وحدت و همدلی را بین لشکریان برقرار سازد. در این جنگ می بینیم که کینه و حسادت اعراب در درون لشکریان مختار وجود دارد و نارضایتی اعراب از قدرت گرفتن ایرانیان به هم پیمانان مختار نیز سرایت کرده است و دلیل این تفرقه همان طور که منابع می گویند، بالا گرفتن کار ایرانیان و بهبود وضعیت آنان در شهر کوفه بوده است. قدرت گرفتن و کسب غنائم و گرفتن پست های حکومتی

برای ایرانیان این بار از سوی یاران خودی به ضررشان تمام شد.

وعده مختار به ایرانیان

نیرنگی که عبدالله بن وهب به فرمانده مختار در مقابل جنگ با مصعب زد و ایرانیان را در معرض کشتار زبیریان قرار داد، موجب شد تا مختار در چشم دیگر ایرانیان دروغ‌گو به نظر بیاید. ظاهراً مختار قبل از جنگ با مصعب، به نیروهای خود وعده موفقیت و پیروزی در برابر زبیریان را داده بود. این در حالی است که ایرانیانی که همراه ابن شمیط به جنگ با مصعب رفته بودند و با آگاهی از کشته شدن شمار زیادی از ایرانیان، آن دسته از ایرانیانی که در جنگ شرکت نکرده بودند و از حال و روز و سرنوشت برادرانشان آگاهی پیدا کردند، به زبان فارسی گفتند: «این بار دروغ گفت» (بلاذری، ۱۴۱۷: ۴۳۱/۶). عبدالرحمان بن ابی‌عمیر ثقفی در تاریخ طبری می‌گوید: به خدا نزد مختار نشسته بودم که خبر شکست لشکرش در مقابل زبیریان به او رسید و مختار رو به من کرد و گفت: به خدا از غلامان کشتاری کرده‌اند که هرگز مانند آن کسی نشنیده‌ام (طبری، ۱۳۷۵: ۳۴۰/۸). از این رو گزارش طبری درباره وعده موفقیت در جنگ با زبیریان و عدم تحقق پیش‌بینی او را در واقع باید در حیلۀ ای‌بدانیم که عبدالله بن وهب به لشکر مختار زد. شاید مختار از سراعتماد و یقین قلبی که از ایرانیان و چگونگی جنگ‌آوری آنان در جنگ‌های قبلی پیدا کرده بود، این وعده را قبل از جنگ به ایرانیان داده بود؛ اما کارشکنی که از درون سپاه او به وجود آمده بود، سبب شد تا ایرانیان در این جنگ بیشترین ضرر را متحمل بشوند، چنان که در گزارش بالا یادشده و مختار اعتراف نمود که ایرانیان را قتل‌عام کردند. با این حال، ضرر دیگر این پیش‌بینی نادرست متوجه مختار شد؛ زیرا پس از شکست در نبرد اولیه در مقابل ابن زبیر و متحصن شدن مختار در قصر حکومتی، در روز قتل مختار، او از نیروهای متحصن شده همراه خود در قصر که بیشتر آنان ایرانی بودند، درخواست کرد که بار دیگر به میدان جنگ بروند و در این راه با خطبه‌ای که برایشان خواند به آنان قول موفقیت و پیروزی داد، اما می‌بینیم که همراه مختار به جزئی چند از نزدیکانش که همه عرب بودند، کسی همراه وی به نبرد مجدد با

زبیریان نرفت و این عدم اطاعت از دستور مختار را می‌توان در همان جمله ایرانیان دانست که مختار را دروغ‌گو خطاب کردند و حاضر نبودند بار دیگر طعمه شمشیر اعراب بشوند، غافل از اینکه مختار دروغی به ایرانیان نگفته بود و از روز اول قیام تا جریان شکست آنان در مقابل زبیریان هر وعده‌ای را که به آنان داده بود اجابت کرد و تنها در این مرحله نتوانست با موفقیت بیرون بیاید که البته مقصر اصلی حادثه مختار نبود، بلکه نیروی عرب ناراضی و کارشکن همراه وی بودند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۳: ۶/۲۴۷۱-۲۴۷۲).

ایرانیان بعد از مختار

پس از شکست اولیه مختار و نیروهایش در مقابل مصعب بن زبیر، نیروهای مختار به کاخ حکومتی مختار رفتند و در آنجا در مقابل زبیریان متحصن شدند و مصعب نتوانست کاخ حکومتی مختار را محاصره کند. در این بین مختار که از شدت محاصره و فشار نیروهای مصعب، سخت پریشان شده بود، به سائب بن مالک اشعری که از خواص مختار به شمار می‌رفت گفت: ای شیخ بیا اکنون برای دفاع از شرف و نسب خود، نه برای دین، از حصار بیرون آییم و جنگ کنیم (دینوری، ۱۳۹۰: ۳۵۱). مختار در ماجرای محاصره ابن زبیر، برای مبارزه با نیروی دشمن از کاخ بیرون آمد و پس از رویارویی با سربازان ابن زبیر به قتل رسید. در این وضعیت، نیروهای به جا مانده از او را که بیشترشان ایرانی بودند، با توجه به گزارش‌های تاریخی بررسی می‌کنیم.

به گزارش ابن‌اثیر در شب جنگ مختار با ابن زبیر، بیشتر یاران مختار از گرد او پراکنده شدند و در خانه‌های کوفیان جای گرفتند و یا اینکه به لشکر ابن زبیر وارد شدند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۳: ۶/۲۴۷۸). با توجه به این موضوع که یاران مصعب از جمعیت عرب بودند و او در نیروهای خود هیچ‌گاه از ایرانیان استفاده نکرد و دیگر اینکه افرادی که به جمع ابن زبیر در جنگ با مختار پیوسته بودند از اعراب ناراضی از مختار و یاران ایرانی مختار بودند، نمی‌توان افرادی را که از مختار جدا شده بودند و به ابن زبیر پیوستند از ایرانیان دانست و بی‌شک این نیروی جدا شده باید از اعرابی باشند که در لشکر مختار حضور داشتند. همچنین قتل عام ایرانیان در نبرد اول با ابن زبیر و ناراحت بودن آنها از این رخداد و

نزدیکی ایرانیان به مختار و عدم دل خوشی که حتی یاران عرب مختار از او داشتند، این موضوع را اثبات می‌کند که نیروهایی که وارد لشکر مصعب شدند، مربوط به یاران ایرانی مختار نبوده‌اند این گزارش می‌تواند از سویی پایبندی ایرانیان را به مختار تا پایان قیام وی نشان دهد؛ هرچند در لحظه آخر به فرمان مختار مبنی بر خروج علیه زبیریان گوش ندادند و این عدم پیروی هم به دلیل کارشکنی بود که یاد کردیم و نه مختار و نه ایرانیان در این ماجرا مقصر نیستند.

ابوحنیفه دینوری که تقریباً بهترین و کامل‌ترین اطلاعات درباره شمار نیروهای مختار و تعداد ایرانیان حاضر در این قیام را در **اخبار الطوال** آورده است در گزارشی شکست مختار و محاصره شدن نیروهای او را چنین شرح می‌دهد: شش هزار نفر از نیروهای مختار که وارد قصر شده و متحصن بودند، پس از محاصره طولانی از سوی مصعب که به سبب این محاصره تمام جیره غذایی آنها از بین رفته بود، ناچاراً از مصعب امان خواستند. این امان خواستن نیروهای مختار از سوی مصعب پذیرفته نشد و مصعب به آنها گفت باید تسلیم من بشوید. چون مشکلات به ویژه گرسنگی بر نیروهای متحصن شده فشار زیادی را وارد کرده بود، ناچاراً تسلیم مصعب شدند و او همه شش هزار نفر را از دم تیغ گذراند. دینوری از این شش هزار نفری که به وسیله مصعب قتل عام شدند، دو هزار نفر را عرب و چهار هزار دیگر را ایرانی می‌داند (دینوری، ۱۳۹۰: ۳۵۲-۳۵۳). این تعداد نیرو در منابع متقدم به طور یکسان و دقیق مشخص نیست، اما تقریباً بیشتر منابعی که درباره یاران بعد از مختار گزارش آورده‌اند از چهار هزار تا هشت هزار تن گزارش می‌دهند و این آمار، نزدیک به هم، همگی در حد اکثری بودن شمار نیروی ایرانی به جا مانده از مختار و به قتل رسیدن آنها اشتراک نظر دارند.

گزارش دیگر درباره ایرانیان و یاران باقی مانده بعد از مختار، مربوط به ابن اثیر جزری در کتاب **الکامل** می‌باشد. وی در این باره آورده است که پس از کشته شدن مختار و اسارت بقیه یاران او که در کاخ مانده بودند، شش هزار تن به وسیله مصعب بن زبیر به اسارت درآمدند که از این آمار ابن اثیر، تنها ششصد نفر را غیر عرب معرفی کرده است و می‌گوید بقیه افراد به جا مانده از ایرانیان و عجمان هستند که در کاخ مختار بودند و پس از

دستگیری قتل عام شدند (ابن اثیر، ۱۳۷۳: ۲۴۷۸/۶).

پس از مختار طبیعی بود که ایرانیان اصلی ترین هدف اعراب برای انتقام گرفتن از قیام باشند؛ زیرا تمامی مشکلات به وجود آمده را از چشم ایرانیان می دیدند؛ اما دیگر مختاری وجود نداشت تا ایرانیان را در مقابل اعراب حمایت کند. همچنین کشتار ایرانیان امری طبیعی به نظر می رسید؛ زیرا اولاً زبیریان هیچ گاه نسبت به ایرانیان اظهار علاقه و تمایل به استفاده کردن در شمار نیروهای نظامی خود نداشتند. از سوی دیگر اشراف و اعراب ناراضی این بار می توانستند عامل تحریک مصعب در قتل عام ایرانیان باشند؛ زیرا این اشراف ناراضی بودند که به مصعب پیوستند تا مختار و ایرانیان را شکست دهند. با این حال، پایبندی ایرانیان و ماندن در کنار مختار تا لحظه آخر قیام و سرنوشتی که به آن دچار شدند از یک سو و فای به عهد ایرانیان را در کنار مختار نشان می دهد و از سوی دیگر به آسیب ها و ضررهایی اشاره می شود که ایرانیان بعد از مختار به آن دچار شدند.

اعتراض عبدالله بن عمر به قتل عام ایرانیان

از تبعات قتل عام ایرانیان، اعتراض بزرگان عرب به این کار مصعب بود. در این باره گزارش اعتراض عبدالله بن عمر به کشتار دسته جمعی به این شکل آمده است: پس از کشته شدن مختار به دست نیروهای مصعب و قتل عام یاران مختار که بیشتر آنان از ایرانیان بودند، مصعب در دیداری که با عبدالله بن عمر داشت خود را به وی معرفی کرد که با اعتراض شدید او یعنی عبدالله بن عمر مواجه شد و به مصعب گفت: «تو همان کسی هستی که در یک روز هفت هزار نفر از مسلمین و اهل قبله را کشتی و این غیر از افرادی هستند که در کنار تو در دیگر جنگ ها کشته شده اند. مصعب در جواب به او گفت که آنها جزء کافران و جادوگران بودند. ابن عمر به او گفت: به خدا سوگند اگر به شمار این افراد از گوسفندان به ارث رسیده پدرت کشته بودی، کاری افراطی و اسراف بود» (طبری، ۱۳۷۵: ۳۴۱۸/۸؛ ابن اثیر، ۱۳۷۳: ۲۴۷۸/۶).

اعتراض عبدالله بن عمر به عنوان فرزند خلیفه دوم که در آن زمان از بزرگان اعراب به

شمار می‌رفت درباره چگونگی برخورد مصعب با اسیران و افراد به جا مانده از مختار که بیشترشان ایرانی بود، کار اشتباه مصعب و قساوت او در برخورد با ایرانیان را نشان می‌دهد. عبدالله بن عمر کار مصعب را تأیید نکرد و این در صورتی بود که وی با توجه به نزدیکی خویشاوندی با مختار، حتماً می‌دانست یاران مختار ایرانیان هستند و این کشتار را محکوم می‌کرد.

احتمالی که می‌توان برای قتل عام ایرانیان به دست مصعب داد، خطر قدرت گرفتن ایرانیان در منطقه عراق به ویژه شهر کوفه بود؛ زیرا چراغی را که مختار در دل ایرانیان روشن کرده بود و قدرتی که به واسطه مختار آنان در کوفه کسب کرده بودند، می‌توانست برای حکومت زبیریان مشکل‌ساز باشد. به همین خاطر قتل عام آنان برای مصعب بهتر بود تا اینکه این نیرو در منطقه بماند و خطر آن همیشه احساس شود. ولهوزن در تحلیل خود برای قتل عام ایرانیان چنین اظهار نظر کرده است که مصعب بن زبیر در انتقام از ایرانیان و موالی به خاطر اشراف کوفه، یعنی کسانی که به خون خواهی پدران و نزدیکان خود پرداخته بودند، اختیار از کف داد تا جایی که به حق شایسته لقب قصاب است (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۲۰۷). از سوی دیگر کشتار بی‌رحمانه این چنینی موجب ایجاد کینه و دشمنی با آل زبیر گردید و ایرانیان را متمایل به اهل بیت علیهم‌السلام و دیگر قیام‌های شیعی کرد (سامانی، ۱۳۹۳: ۱۷۱).

نتیجه کوتاه‌مدت و بلندمدت حضور ایرانیان در قیام مختار

درباره برآیند حضور ایرانیان در قیام مختار، باید حضور ایرانیان را در دو برهه کوتاه‌مدت و درازمدت بررسی کرد. در نگاه اول، مختار بهترین تصمیم را در انتخاب این نیرو اتخاذ کرد، زیرا این نیرو قابلیت‌ها و امتیازات مثبتی داشت که دیگر قبایل عرب منطقه عراق نداشتند و این موضوع می‌توانست برای موفقیت مختار سودمند باشد. ایرانیان به لحاظ موقعیت نامناسب و آزار و اذیت‌هایی که می‌دیدند انگیزه بسیار زیادی برای رهایی از ستم امویان داشتند و دیگر اینکه نیروی ایرانی در جنگ‌آوری و فنون جنگی از مهارت خاصی برخوردار بودند. همچنین ایرانیان به لحاظ عقیده دینی و شیعه

بودن، دوستدار اهل بیت علیهم السلام به شمار می‌رفتند. افزون بر این، آنان به عنوان یک نیرو در قیامی به خون‌خواهی امام حسین علیه السلام خیلی مناسب‌تر به نظر می‌رسیدند؛ زیرا اولاً در کنار مختار قبل از شهادت امام حسین علیه السلام، از نماینده ارسالی او به کوفه استقبال کرده بودند (تتوی، قزوینی، ۱۳۸۲: ۹۰۸). دیگر اینکه در هیچ یک از منابع متقدم شیعی و اهل سنت گزارشی مبنی بر اینکه ایرانیان نقشی در جنایات و فاجعه کربلا داشته باشند وجود ندارد. بنابراین با توجه به دلایل بالا مختار توانست از این نیرو به بهترین شکل استفاده کند و نتیجه استفاده وی چیزی نبود جز موفقیت زود هنگام وی در قیامش و پیروز شدن او در منطقه عراق و انتقام از عاملان اصلی فاجعه کربلا و به واسطه این موفقیت بود که مختار توانست حکومت مستقلی از قدرت زبیریان در حجاز و امویان در شام تشکیل بدهد و به عنوان یکی از قدرت‌ها در منطقه قد علم بکند. این حوادث همگی به عنوان نتیجه کوتاه‌مدت برای حضور ایرانیان معرفی می‌شود.

اما طرف دیگر قضیه و نتیجه بلندمدت حضور ایرانیان که باید به آن اشاره کرد، این است که حضور نیروی ایرانی در بلندمدت چه نتیجه‌ای برای مختار و قیامش داشت. آیا حضور ایرانیان همانند نتیجه کوتاه‌مدت که برای مختار سودمند افتاد، در مدت زمان طولانی نیز همان نتیجه مفید را به همراه داشت؟ آیا می‌توان از دلایل اصلی سقوط مختار یا دلیل اصلی سقوط او را مربوط به حضور ایرانیان دانست؟

در پاسخ به سؤال اول می‌توان تازگی داشتن حضور ایرانیان در فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی منطقه و عدم پذیرش آنان از سوی جامعه عراق را عامل عدم موفقیت درازمدت معرفی کرد؛ زیرا همان‌طور که یاد شد، در مدت زمان کمتر از دو سال، قیام مختار سرنگون و تیزی شمشیر دشمنان مختار که بیشترشان از اشراف عرب بودند به سوی ایرانیان کشیده شد.

در پاسخ به سؤال دوم، با تکیه بر گزارش‌های منابع متقدم می‌توان این حقیقت تاریخی را درباره شکست مختار پذیرفت که حضور ایرانیان و استفاده از آنان عامل اصلی شکست مختار در قیامش می‌باشد. اما شکست مختار که همان حضور ایرانیان عامل تحقق آن شد به یک باره صورت نگرفت و در واقع باید آن را در چندین مرحله

بررسی کرد. مرحله اول را باید در بحث انتقام و خون خواهی اهل بیت علیهم السلام جست و جو کرد. همان طور که یاد شد، نیروی ایرانی بود که عاملان اصلی فاجعه کربلا را به قتل رساند و در این کار درست است که مختار توانست با ترفندش خود را درگیر مسائل قبیله‌ای نکند و در مدت زمان اندک از سوی دیگر قبایل اعتراضی مبنی بر کشتار اعراب به وسیله ایرانیان را مشاهده نکند، اما در حقیقت همین مسئله انتقام و به قتل رساندن اشراف کوفه توسط ایرانیان می‌تواند یکی از دلایل نارضایتی دیگر اشراف در آینده قیام مختار باشد و ترس از اینکه مبادا بعد از انتقام گرفتن از خون بهای اهل بیت علیهم السلام نوبت به دیگر اشراف به دلایل متفاوت از جمله اعمال فشار از سوی اعراب در گذشته برای ایرانیان باشد. اما مرحله دوم را که منجر به سقوط قیام مختار شد باید در اعتراض مستقیم اشراف، بزرگان و اعراب کوفه دانست که در خلال منابع به طور مکرر به آن اشاره شد و نارضایتی‌های اشراف و رساندن این موضوع را به گوش مختار بررسی کردیم که در مرحله اول نارضایتی و ارسال نماینده اشراف نزد مختار و شکایت آنها درباره بها دادن به ایرانیان و مسلط کردن آنان بر اعراب چیزی دستگیر ناراضیان نشد و مختار به رغم اینکه به شکایت آنها وقعی ننهاد، بلکه ایرانیان را به خود نزدیک تر ساخت. در این مرحله از اعتراض، اشراف که دیدند راه به جایی نمی‌برند به نیروی مخالف مختار یعنی زبیریان متوسل شدند و چنان که گذشت، که در شکایت شبت بن ربیع به مصعب بن زبیر، دلیل نارضایتی از مختار را استفاده از ایرانیان قلمداد می‌کند که در نهایت منجر به همراهی طبقه ناراضی کوفه و پیوستن به مصعب بن زبیر شد که این موضوع هم از دیگر نتایج حضور ایرانیان در کنار مختار به شمار می‌آید. اما کار به همین جا ختم نشد و این بار نارضایتی در درون سپاه مختار و یاران هم پیمانش بروز کرد و با حيله‌ای که عبدالله بن وهب در جنگ با مصعب به کار برد، لشکر مختار شکست خورد و نیروی ایرانی بیشترین تلفات را در این جنگ داد و با توجه به این موضوع که هسته اصلی سپاه مختار را ایرانیان تشکیل داده بودند و با هزیمت آنان در جنگ با مصعب، در واقع پایه‌های قدرت حکومت مختار سست گردید و شکست بعدی مختار در برابر مصعب بن زبیر حتمی شد.

بی‌شک سرآغاز نارضایتی کوفیان که منجر به جنگ با مختار در جبهه داخلی شد،

دشمنی و مخالفت اعراب با ایرانیان بود و این مخالفت‌ها ربطی به ماهیت قیام نداشت و کوفیان مشکل خود را با ایرانیان همراه مختار بارها اعلام کردند. یقیناً اگر مختار در اعتراضات اعراب مبنی بر عدم استفاده یا بها ندادن به ایرانیان به حرف اعراب گوش می‌داد و آنها را از خود دور می‌ساخت احتمالاً قیام وی از سوی اشراف کوفه و جبهه داخلی دشمنان وی به خطر نمی‌افتاد؛ زیرا از دل همین جبهه داخلی بود که نارضایتی آنان به جبهه بیرونی مخالفان مختار سرایت کرد و با پیوستن اشراف ناراضی و تحریک مصعب برای شکست مختار مؤثر افتاد. از دیگر عواملی که می‌توان به آن اشاره کرد که اشراف کوفه با مختار یا ماهیت قیام وی مخالفتی نداشتند و روی مخالفتشان با ایرانیان بود، این نکته است که در هیچ یک از نارضایتی آنان از مختار، حرفی از چگونگی برخورد مختار با عاملان فاجعه کربلا و نحوه حکومت‌داری وی به میان نمی‌آید و اعراب در طول برافراشتن پرچم مخالفتشان از روز اول تا سقوط مختار، همواره ایرانیان و قدرت گرفتن آنان را پیراهن عثمان کرده بودند و در نهایت با متوسل شدن به این عامل توانستند به هدفشان یعنی شکست ایرانیان که شکست مختار بود دست پیدا کنند.

نتیجه

حضور ایرانیان در قیام مختار در ابتدای امر به بحث اهداف ایرانیان یا چگونگی استفاده از ایرانیان به وسیله مختار برمی‌گردد. ایرانیان با توجه به وضعیت نامناسبی که در منطقه داشتند، در نگاه اول، شعارهایی که مختار در قیامش می‌داد، باعث شد که ایرانیان به او به چشم ناجی و کسی که تغییری در وضعیت نابسامان آنها بدهد نگریستند. از این رو می‌توان از اهداف مهم حضور آنها را در این قیام، علاوه بر حمایت و علاقه‌مندی آنان به اهل بیت علیهم‌السلام، رسیدن به وضعیت مطلوب زندگی به وسیله مختار و قیام او برشمرد، همان‌گونه که این هدف برای ایرانیان محقق شد. اما طرف دیگر قضیه یعنی مختار و دلایل استفاده او از ایرانیان را می‌توان به این شکل توصیف کرد که تا قبل از قیام مختار هیچ حضور حداکثری از ایرانیان در حوادث و رخداد‌های منطقه وجود نداشت و مختار از این نیروی تازه‌نفس به نفع خویش استفاده کرد.

۱. ابن اثیر، عزالدین، *تاریخ الکامل*، ترجمه محمدحسین روحانی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۳ ش.
۲. ابن خلدون، *العبر فی التاریخ*، ترجمه عبدالمحمدآیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
۳. ابن عبدربه، احمد بن محمد، *العقد الفرید*، دار صادر، بیروت، ۲۰۰۱ م.
۴. ابن مسکویه رازی، ابوعلی، *تجارب الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۹ ش.
۵. بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶ ش.
۶. بلاذری، احمد بن یحیی، *أنساب الأشراف*، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۷ ق.
۷. تتوی، احمد بن نصرالله، قزوینی، آصف خان، *تاریخ آلفی (تاریخ هزار ساله اسلام)*، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲ ش.
۸. دانشور، علی، *نقش ایرانیان در قیام مختار*، نشر تمیشه، تهران، ۱۳۸۸ ش.
۹. دیکسون، عبدالامیر، *بررسی سیاسی خلافت اموی*، ترجمه گیتی شکری، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۱۰. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، *اخبار الطوال*، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، ۱۳۹۰ ش.
۱۱. رضوی اردکانی، سیدابوفاضل، *قیام مختار*، نشر بین الملل، تهران، ۱۳۹۰.
۱۲. زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۶ ش.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین، *دوقرن سکوت*، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۹۳ ش.
۱۴. سامانی، سیدمحمود، *مناسبات اهل بیت علیهم السلام با ایرانیان*، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۹۳ ش.
۱۵. شاهرخی، سیدعلاءالدین، «نقش ایرانیان کوفه در نهضت مختار»، *مجله مشکوة*، ش ۱۰۰، از ص ۶۳-۷۷.
۱۶. صفری فروشانی، نعمت الله، *کوفه از پیدایش تا عاشورا*، نشر مشعر، تهران، ۱۳۹۱ ش.
۱۷. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵ ش.
۱۸. نیکلسون، رینولد، *تاریخ ادبیات عرب*، ترجمه کیواندخت کیوانی، انتشارات ویستار، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۱۹. ولهوزن، یولیوس، *تاریخ تحلیلی صدر اسلام «شیعه و خوارج»*، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، انتشارات معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۵ ش.
۲۰. هاوتینگ، جرال، *امویان نخستین دودمان حکومت گرد اسلام*، ترجمه عیسی عبدی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۸ ش.